

گزارشات لحظه به لحظه از شهادت امام علی علیه السلام



سید محمد حسین حسینی

۱. منزل ام کلثوم

در شب نوزدهم، مولا حال عجیب و غیر توصیفی داشت. برای دلجویی بیشتر از دختر کوچکش، آخرین افطار خود را (با توجه به اطلاع قبلی از شهادت خویش) در منزل دخترش ام کلثوم قرار می دهد. سر سفره افطاری که غذای موجود در آن دو قرص نان جو و مقداری شیر و نمک است، می نشیند. رو می کند به دخترش و می فرماید: دخترم! تاکنون نشده که پدرت با دو خورشت افطار کند. دخترم! شیر را بردار! من با همان نان و نمک افطار می کنم.

بیش از سه لقمه میل نمی کند و وقتی با پرسش دخترش رو به رو می شود که پدر! مگر روزه دار نبودی! چرا غذا کم

میل فرمودی؟ پاسخ می دهد که دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه ملاقات کنم.^۱

۲. انتظار در طول شب نوزدهم

در شب نوزدهم، مولا آرام و قرار نداشت؛ هر لحظه بیرون می رفت، به آسمان نگاه می کرد و می گفت: به من دروغ گفته نشده و من نیز دروغ نمی گویم. این شب همان شب وصال است. این همان شبی است که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده داده است؛ چنان که ابن حجر

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامی، چاپ افست، ج ۱، ص ۱۲۵.

می گوید: «فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا صَبِيحَتِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ مَا كُذِّبْتُ وَآتَهَا هِيَ الْيَلَّةُ الَّتِي وَعِدْتُ.» و گاهی یس می خواند و آن گاه عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي الْمَوْتِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ!»^۱ خدایا! مرگ را مبارک گردان! ما از خدائیم و به سوی او می رویم. هیچ یاری و قدرتی نیست، مگر از خدای بلند مرتبه با عظمت.»

لحظه به لحظه بر اشتیاق مولا افزوده می شد و عرضه می داشت: «اللَّهُمَّ قَدْ وَعَدْتَنِي نَبِيُّكَ أَنْ تَتَوَقَّأَنِي إِلَيْكَ إِذَا سَأَلْتُكَ اللَّهُمَّ وَقَدْ رَغَبْتُ إِلَيْكَ فِي ذَلِكَ!»^۲ خدایا! پیامبرت به من وعده داد که به سوی خودت مرا دریافت می کنی، هنگامی که درخواست کنم. خدایا! و من [اکنون] مشتاق آمدن به سوی تو هستم.»

۱. همان.

۲. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۲، ص ۲۵۲،

هیجان و اشتیاق به شهادت و ملاقات الهی حضرت آن قدر زیاد بود که خود می فرماید: هر کاری کردم راز مطلب را بفهمم نفهمیدم؛ «مَا زِلْتُ أَفْحَصُ عَنْ مَكْتُونِ هَذَا الْأَمْرِ وَآبِي اللَّهِ إِنَّا أَخْفَاؤُ»^۳ پیوسته از سرّ و باطن این امر تفحص و جستجو کردم، ولی خدا ابا کرد، جز اینکه آن را پنهان کرد.»

آری، مولا در آن شب حال عجیبی داشت.

آن شب علی در سینه سودای دگر داشت تنها خدا از سوز و حال او خبر داشت گام زمان آهسته بر روی زمین بود قلب زمین در اضطرابی آتشین بود آن شب علی را حال و روز دیگری بود در جان مولا ساز و سوز دیگری بود آن شب علی عزم سفر کردن به سر داشت زهرا سرشک غم به چشمان زین سفر داشت آن شب محمد سخت دل‌تنگ علی بود مشتاق دیدار دل آرای علی بود آن شب حسن را سینه اقیانوس غم بود

۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷.

[خدایا! مرا از آنها بگیر و] به جای آنها
بهتری برای من قرار ده و بر آنان [نیز]
به جای من [آدم نالایق] شری را مسلط
گردان!»

الهی مردم از من سیر و من هم سیرم از مردم
نما راحت مرا ای خالق ارض و سما امشب
در نقل دیگری آمده که صدای گریه علی
علیه السلام بلند شد؛ به گونه‌ای که تا آن
روز آن گونه گریه نکرده بود. عرض کردند:
چه شده است که این گونه گریه می‌کنید؟
حضرت فرمود: در سجده دعا می‌کردم که
لحظه‌ای خواب به چشمم آمد، دیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا
الْحَسَنُ طَأَلْتُ غَيْبَتَكَ فَقَدْ اِشْتَقْتُ إِلَيْ
رُؤْيَاكَ فَقَدْ أَنْجَزْتَنِي رُبِّي مَسَا وَعَدْتَنِي
فِيكَ...»^۳ ای ابوالحسن! دوری تو طولانی
شده است. به راستی مشتاق دیدار تو هستم،
پس به راستی پروردگارم برای من آنچه را
در باره تو وعده داده بود، حتمی کرد.»

۴. به سوی محراب شهادت

نزدیک اذان صبح شد و وقت رفتن
به مسجد. حضرت آماده مسجد رفتن

جان حسین آن شب پر از درد و الم بود
چشم علی، چشم انتظار اختران بود
جان علی مشتاق رضوان و جنان بود^۱

۳. در خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و تقاضای شهادت

شب نوزدهم، بچه‌ها تا پاسی از شب
خدمت پدر بودند و آن گاه به منزل
خویش رفتند. امام حسن مجتبی علیه
السلام هنوز صبح نشده بود، نزد بابا
برگشت و مستقیم به مصلاهی پدر رفت.
علی علیه السلام با احترام خاصی از
حسنتش استقبال کرد. آن گاه فرمود:
«پسرم! لحظه‌ای خواب به سراغ چشمانم
آمد، در حالی که نشسته بودم. ناگهان
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را [در
عالم رؤیا] دیدم، عرض کردم: یا رسول
الله! من از دست امت تو چه رنجها و
خون دلها خوردم! پس حضرت فرمود:
علیه آنها نفرین کن! پس [نفرین کردم و]
گفتم: «أَبْدَنْتَنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا وَ أَبْدَلَهُمْ شَرًّا»^۲

۱. منصور کریمیان، روزنامه رسالت، ۱۸ رمضان،

۱۴۱۴، ص ۲.

۲. نهج البلاغه، ص ۹۹.

۳. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۴، ح ۱۱.

شد. مرغابیها سر راه مولا را گرفته، صدا و ناله می کردند. حضرت فرمود: «دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ؛ آنها را به حال خود واگذارید؛ زیرا آنها صیحه می زنند [و طولی نمی کشد] که به دنبال آن نوحه گریها بلند می شود.» ام کلثوم و حسن علیهما السلام عرض کردند: «چرا فال بد می زنی؟» فرمود: «فال بد نیست، دل گواهی می دهد که به شهادت می رسم.»^۱

نالهای مرغان و اشک فرزندان، مانع علی علیه السلام نگشت، به راه خویش ادامه داد تا به درب خانه رسید، کمربند حضرت به قلاب در گیر کرد و باز شد. گویا با زبان بی زبانی می خواست مولارا از تصمیم رفتن به سوی دوست باز دارد؛ اما بر عکس، فریاد آن عاشق شهادت بلند شد که خطاب به خود می گفت: ای علی!

أَشَدُّ حَيَاةٍ مَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَقْبِكَ
وَلَا تَجْزَعُ عَنِ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِنَادِيكََا

وَلَا تَغْتَرِّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ يُؤَافِيكََا
كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ كَذَلِكَ الذَّهْرُ يُيَكِّبُكََا^۲
کمربندت را برای مرگ محکم ببند؛
زیرا مرگ تو را ملاقات می کند و از مرگ
هنگامی که می آید جزع و ناله مکن و به
دنیا مغرور نشو هر چند با تو همراهی
کند؛ [زیرا] روزگار همچنان که تو را
بخنده می آورد، همین طور می گریاند.

بعد از رسیدن به مسجد، اول با سپیده
سحر خداحافظی کرد: ای طلوع فجر! از
روزی که علی به دنیا آمده، نشده تو
بیدار باشی و چشمان علی در خواب؛ اما
این شب، آخرین شبی است که چشم
علی را بیدار می یابی.

فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت
آن گاه شروع کرد به گفتن آخرین
اذان؛

آمد خطاب ارجعی از سوی جانان
بر خاست تا بانک اذان از کوی جانان
تکبیر گفت آن شیر روز و عابد شب

۱. منتهی الآمال، ص ۱۲۵؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۸.

۲. منتهی الآمال، ص ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۲.

بگشود بر حمد خداوندی علی شب
وقتی از بام مسجد پایین می آمد،
افتخار همیشگی خویش را به زبان جاری
ساخت و فرمود:

«خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ

فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ؛^۱

راه مؤمن مجاهد در راه خدا را باز
کنید؛ که [افتخار همیشگی اش آن است
که] جز خدای واحد را نپرستیده است.
آری، علی هنوز افتخارش این است که
رزمنده مؤمن طالب شهادت است.

۵. نماز عشق یا سکوی پرواز

آن گاه وارد مسجد شد و خفتگان
همیشه در خواب و از جمله قاتلش را
برای نماز بیدار کرد، نماز را بست و سر
به سجده گذاشت.
در سجده بانگ یا علی جان زود بشتاب
گویی خدا در انتظارش بود بی تاب
نامردی از کین تیغ بر فرق علی زد
تیغ ستم بر فرق انوار جلی زد
آه از نهاد خاک تا عرش خدا رفت

سوز دل افلاک تا عرش خدا رفت
پای زمین روی زمین خشکیده بر جای
گویا قیامت ناگهان گردید بر پای
دیگر علی بود و خداوند جلی بود
«فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» فریاد علی بود
بشکست پشت دین حق یکباره بشکست
ابر عزا بر چهره خورشید بنشست
دیگر علی تنهاترین مرد زمان نیست
ای وای بی حیدر چگونه می توان زیست؟^۲
هنوز سر از سجده بر نداشته بود که
شمشیر ابن ملجم مرادی بر فرق مولا
نشست. در آن لحظه حساس، دو صدا
به گوش رسید:

یکی بین زمین و آسمان، جبرئیل
امین علیه السلام بود که خبر شهادت
علی علیه السلام را داد؛ به این صورت
که «به خدا قسم! ارکان هدایت فرو
ریخت و نشانه ها و علمهای پرهیز کاری
سرنگون گشت و ریسمان محکم الهی
گسست.» و ادامه داد: «قُتِلَ ابْنُ عَمِّ
الْمُصْطَفَى قَتِلَ الْوَصِيِّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيٌّ

۲. ادامه شعر کریمیان.

۱. منتهی الآمال، ص ۱۲۶.

الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ؛^۱ پسر عموی مصطفی کشته شد. وصی برگزیده به قتل رسید. علی مرتضی کشته شد. او را شقی ترین افراد به قتل (شهادت) رساند.»
و صدایی هم از عاشق شهادت، علی علیه السلام شنیده شد که می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَفْبَةِ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؛^۲ به نام خدا و به یاری خدا و بر دین رسول خدا [از دنیا می روم] قسم به پروردگار کعبه! رستگار شدم. این [شهادت] چیزی بود که خدا و رسولش به ما وعده داده بود.»

ای تیغ زهرآلوده مجنون تو هستم چشم انتظارت هر شب اینجا می نشستم ای تیغ من لب تشنه دیدار بودم شبها برای دیدنت بیدار بودم عمری به راحت چشم حسرت دوختم من با آتش دل ساختم من سوختم من

۱. منتهی الآمال، ص ۱۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۲؛ منتهی الآمال، ص

هر نیمه شب من گفتگو با ماه کردم فریادهای سینه را در چاه کردم ای تیغ زهرآگین مرا دل گیر کردی چون دیر کردی تو علی را پیر کردی بعد از آنکه زخم سر را بستند و حضرت به هوش آمد، در حالی که خون از سر و روی حضرت می ریخت، عرضه داشت: **الهِیَ اسْأَلُكَ مَرَاقَمَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَعْلَى دَرَجَاتِ جَنَّةِ الْمَأْوَى؛^۳** خدای من! از تو همراه بودن با انبیاء و اوصیاء و بالاترین درجه بهشت را درخواست می کنم.»

۶. و سرانجام جایگاه آن حضرت

آن شب به داغ مولا مهتاب گریه می کرد تصویر ماه در آب بی تاب گریه می کرد شد چهره عدالت گلگون ز تیغ فتنه پیش نگاه مسجد محراب گریه می کرد همچون برادرانش زینب به چشم خون داشت آن آیه صیوری بی تاب گریه می کرد اصبح بن نباته می گوید: وارد خانه علی علیه السلام شدم، دیدم علی علیه

۳. همان مدارک.

السلام یک پارچه زردی را به سر مبارکشان بسته‌اند و خون هم مرتب از سر مولا می‌ریزد و رخسار شریفشان زرد شده است؛ به گونه‌ای که من بین پارچه و صورت تشخیص ندمم. آن گاه فریاد کشیدم و خود را به دامن حضرت انداختم و او را می‌بوسیدم و اشک می‌ریختم. حضرت فرمود: «لَا تَبْكِي يَا أَصْبَغُ فَإِنَّهَا وَاللَّهِ الْجَنَّةُ»^۱ گریه نکن اصبح به راستی و قسم به خداوند! این [حالی که می‌بینی، مرا در شرف ورود به] بهشت [قرار داده] است.»

و به دخترش ام کلثوم که به شدت گریه می‌کرد، جایگاه خویش را گوشزد کرده، فرمود: «يَا بِنْتُ لَأِ تَبْكِينَ فَوَاللَّهِ لَوْ تَرَيْنَ مَا يَرَى أَبُوكَ مَا بَكَيتِ...! دخترم! گریه نکن! به خدا سوگند! اگر می‌دیدی آنچه را که پدرت می‌بیند، گریه نمی‌کردی.» عرض کرد: شما چه می‌بینید؟ فرمود: «می‌بینم که ملائکه و

انبیاء عظام صف کشیده‌اند و همه منتظرند که من بروم ...»^۲

و حسن ختام را جملات عاشق علی علیه السلام صعصعة بن صوحان قرار می‌دهیم. وی در حالی که یک دست بر قلب خود گذاشته بود و با دست دیگر خاک بر سر می‌پاشید، می‌گفت: «مرگ و شهادت گوارایت باد! که تولدت پاک و شکیباییات نیرومند و جهادت بزرگ بود. بر اندیشه‌ات دست یافتی و تجارتت سودمند گشت. بر آفریننده‌ات وارد گشتی و او تو را با خوشی پذیرفت و ملائکه‌اش به گردت جمع شدند. در همسایگی پیغمبر جای‌گزین گشتی و خداوند تو را در قرب خویش جای داد و به درجه برادرت مصطفی رسیدی و از کاسه لبریزش آشامیدی ...»^۳

میسر نگردد به کس این سعادت

به کعبه ولادت به مسجد شهادت

۲. بحار الانوار، همان، ج ۴۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۲؛

انوار البهیة، همان، ص ۳۱؛ خصال شیخ صدوق،

ج ۱، ص ۲۶۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۹۵.

۱. اسرار عبادت، عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء،

ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۴، ح ۸.